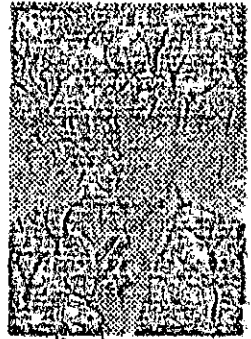


نادر در زادگاه چه میکند؟

(۴)

دنباله مقاله شماره ۱۱ - ۱۲ سال چهارم



طهماسبقلی خان درسنه ۱۱۴۵ مطابق باسنه ۱۷۳۳ هجری ، باشتاب فراوان ، از مشهد بیرون آمد و با تمام قشون خود که از شصت هزار مرد جنگی برگزیده فزون تر بود باصنهران رسید و به حضور پادشاه رفت و گفت اول باید کسانی را که به قبول مصالحه و چنان فضیحت بزرگ رای داده اند عبرت دیگران ساخت و پس از آن بسادشمن بسختی جنگید . ولی پادشاه بشکستن این مصالحه که با عثمانیها کرده بود میل نداشت . پس از آن طهماسبقلیخان به پادشاه عرض کرد اغلب درباریان بامن دشمنند و پادشاه را بکشتن من تحریر می کنند پادشاه گفت اطلاعات او خطاست طهماسبقلیخان بیدرنگ دسته ای مکتوب پیش پادشاه گذاشت و عرض کرد ملاحظه آنها بر پادشاه معلوم خواهد کرد که من حق دارم بر جان خود بیمناک باشم . این بگفت و بیرون آمد . مکاتبات مزبور را چند تن از بزرگان دربار به طهماسبقلیخان نوشته و از اعمال و حالات یکدیگر گفتگوهائی که در حضور پادشاه شده باو اطلاع داده و در بی توجهی پادشاه بخدمت بزرگان کشور سخن گفته و در خیر خواهی نسبت به طهماسبقلیخان مبالغه کرده بودند . وقتی پادشاه از خواندن این نوشته ها فارغ شد نخواست که دردم نویسندگان را قصاص کند . مکاتبات را پاره کرد تا هر یک را بموقع سیاست کند و جزای خیانت دهد . طهماسبقلیخان که بانیروی شصت هزار نفری خود در بیرون دروازه اردوزده بود انتظار داشت ببیند اثر خواندن این مکاتبات در پادشاه چه خواهد بود ؟ چون دریافت اعتنائی نکرد رؤسای قشون خود را جمع کرد و آنچه را گذشته بود با آنان در میان نهاد همگی در این عقیده متفق شدند که پادشاه خیال دارد دوستان او را بقتل برساند و قشون را متفرق کند و مصالحه ننگ آمیزی را که با عثمانیها

آقای احمد شاهد رئیس اداره امور عمومی مرکز مردم شناسی ایران از پژوهندگان و

هنر شناسان معاصر.

کرده برای این است که فرصت و موقع یا بدو خیال خود را بموقع اجرا درآورد. طهماسبقلیخان بروسای قشون گفت اینک چاره خلاصی من و شما اینست که پادشاه را معزول کنیم و پسرش را بجای او بتخت بنشانیم باین وسیله بهانه ای خوب در دست خواهیم داشت که بتوانیم بادولت عثمانی مصالحه را بشکنیم. صاحبمنصبان با او همراه شدند و این قصد را بر همین قرار قابل اجرا دانستند. طهماسبقلیخان پادشاه را به سان سپاه دعوت کرد و پادشاه از دیدن اردو و حالت قشون و نظام آنان بسیار شادمان و مسرور شد و از طهماسبقلیخان سردارشان در میان جمع تمجید کرد. وقتی پادشاه از میان صفوف میگذشت بعضی از صاحبمنصبان جزء و سر بازان با آواز بلند عرض کردند اگر پادشاه را با ما فرمایشی باشد از جان و دل اطاعت کنیم. این کار نخست اسباب تعجب طهماسبقلیخان شد ولی چنانکه عادت او بود بیدرنگ خاطر خود را جمع و از پادشاه استدعا کرد بآنان بگوید تکلیف شما اینست که از طهماسبقلیخان که سردار کل است اطاعت کنید. پادشاه خواهش او را پذیرفت. بعد طهماسبقلیخان شاه را بچادر برد و در آنجا در شراب خواری افراط کرد و گویا داروهای مخدر هم بشرب شاه بیآمیختند. شاه پس از آنکه سرخوش شد بر مسند بخواب رفت. طهماسبقلیخان حکم کرد پادشاه را بسرائی که در باغ هزار جریب بود ببرند. همراهان پادشاه، برخلاف حکم طهماسبقلیخان، ایستادند و گفتند همین جا مواظب پادشاه خواهیم بود. طهماسبقلیخان قلیخان آنان را تهدید کرد. خواستند فرار کنند قراولان آنان را گرفتند و در بند کردند. بعد از آنکه طهماسبقلیخان پادشاه را گرفت و قراول بر او گماشت بچادر خود باز گشت و از جمعی صاحبمنصبان که ناظر بر این اعمال بودند پرسید با پادشاه چه باید کرد؟ گفتند جز آنچه شده است هیچ نباید کرد. ولی طهماسبقلیخان آنان را متقاعد کرد که لازم است او را در جایی دور دست محبوس ساخت. بنابراین سه روز بعد، بدستور او، هشت هزار نفر شاه را تحت الحفظ بماندران بردند و قلیلی از این افراد شیعه و اکثر افغانی و سنی بودند. بعد از گرفتن پادشاه یک دسته قوی از قشون بشهر فرستادند و عمارت سلطنتی را گرفتند و در دروازهها و شوارع قراول گذاشتند. روز بعد، قبل از طلوع آفتاب، طبل زدند و اعلام کردند هر کس از خانه خود بیرون بیاید کشته خواهد شد. ولی وقت ظهر چون دیدند کار سهل و آسان است حکم شده هر کس بکار خویش مشغول گردد و بطور معمول و عادی بیرون بیاید. اصفهانها قبلاً بسیار محزون بودند و تصور میکردند که پادشاه را کشته اند همینکه فهمیدند زنده است خوشحال شدند و امیدوار بودند که قشون ایران برای حفظ شاه خواهد شورید.

روز بعد طهماسبقلیخان، باحشمتی هر چه تمامتر، بدشورای سلطنت رفت و به تمام صاحبمنصبان نظامی و غیر نظامی که در مجلس بودند حکم کرد پسر پادشاه را از اندرون

بیرون آوردند و در گهواره‌ای براریکه سلطنت گذاشتند و تاج شاهی بر بالای سر او آویختند و شمشیر و سپر در کنارش نهادند و با احترامی شایان او را بسلطنت انتخاب کردند و او را بنام شاه عباس سوم خواندند. در اینجا طهماسبقلیخان به قرآن قسم یاد کرد که بصدقات خدمت کند. دیگران هم این رسم معمول داشتند. بعد از این تشریفات، طهماسبقلیخان بابکار گماردن ماموران درپای تخت و در ولایات حکامی را که بآنان اعتماد نداشت تغییر داد. بعد باقشون خود به بغداد رفت و با عثمانیها که در آنجا بودند بمقابله پرداخت. در چند فرسخی بغداد میان سپاه طهماسبقلیخان و احمدپاشا فرمانده قشون عثمانی جنگی سخت روی داد و شکست فاحشی با احمدپاشا رسید. بعد طهماسبقلیخان به بغداد رفت و شهر را محاصره کرد. قشون ساخلو بغداد زیاد بود و محاصره مدتی مدید طول کشید باقحطی که در شهر افتاد نزدیک بود شهر تسلیم شود که طوپال عثمان پاشا و چند پاشای دیگر باقشونی کثیر که باخدمه و حواشی در حدود دویست هزار نفر بودند بکمک رسیدند. طهماسبقلیخان مجبور شد از محاصره دست بردارد و بآنان بچنگد. قشون ایران در آن وقت یکصد و بیست هزار تن بود و چنان باقهر و غلبه حمله بردند و بطوری قدم فشردند که نزدیک بود عثمانیان را از بین بردارند. در این میان اسب طهماسبقلیخان گلوله خورد مدتی پیاده جنگید تا اسب باورسانند. بیرق دار خیال کرد طهماسبقلیخان کشته شده است بیرق را برگردانید این کار در قشون وحشت انداخت. فوراً برگشتند و رو بفرار گذاشتند. طهماسبقلیخان سعی کرد قشون را برگرداند ولی فایده‌ای نبخشید عثمانیان خشمگین آنان را تعاقب و کشتار سخت نمودند. در این جنگ شصت هزار نفر از ایرانیان کشته شدند و از عثمانیان تقریباً بهمین اندازه بقتل رسیدند این شکست هر کس را جز طهماسبقلیخان مایوس و ناامید میکرد ولی همت او بر هر گونه شکست غلبه داشت. در همدان توقف کرد پس از چند روز، قشونی که متفرق شده بودند با او ملحق شدند. طهماسبقلیخان بآنان گفت از روی تحقیق خبر دارم که عثمانیان دست از تعاقب کشیده و قشون خود را دسته دسته قسمت کرده‌اند که بسهولت آذوقه و علوفه تحصیل نمایند و من مصمم هستم که به آنان حمله کنم یا فتح کنم یا کشته شوم زیرا بعد از آنچه کرده‌ایم اهل مملکت بر ما رحم نخواهند کرد و نباید بی‌فتح و فیروزی بمملکت خود بازگردیم اگر به عثمانیان فرصت بدهیم تا بیاسایند و قشون خود را جمع کنند یقیناً بر ما غالب خواهند شد. رؤسای قشون با او همراه شدند و بتعجیل بسوی دشمن تاختند بعد از آنکه سه‌دسته معتبر قشون عثمانی را متوالیا شکست دادند بالاخره با طوپال عثمان پاشا که شصت هزار قشون همراه داشت مقابل شدند. پاشا در این جنگ گلوله خورد و تمام قشون او مغلوب و منهزم گشت. بعد از این جنگ، دیگر عثمانیان در میدان تاب بمقابله نداشتند. طهماسبقلیخان در مدت دو سال بعضی از نقاط را بقهر و غلبه گرفت و

بعضی نقاط بی‌زدو خورد تسلیم شدند تا آنکه تمام ممالکی را که عثمانیان در نتیجه ضعف و ناتوانی این اواخر متصرف شده بودند از چنگ آنان بیرون آورد. این فتوحات غیر مترقب آوازه شهرت او را بزرگ کرد و از اطراف برای خدمت او داوطلب می‌رسید. رفته‌رفته قشون مستعد و منتخبی فراهم آورد و بار دیگر بمحاصره بغداد شتافت. کار محاصره خیلی پیش رفته بود که خبر رسید محمدخان بلوچ، یکی از سردارهای او، یاغی شده است و شاه طهماسب را بسلطنت خوانده و شهر شیراز را گرفته است و سی هزار قشون همراه دارد و هرروزه بر قشون خود می‌افزاید. طهماسب‌قلی‌خان همینکه این خبر را شنید دست از محاصره بغداد کشید و بسوی یاغیان شتافت. یاغیان وقتی خبر رسیدن قشون را شنیدند بتصور اینکه یکی از صاحب‌منصبان طهماسب‌قلی‌خان همراه معدودی سرباز با آنان مقابله خواهد کرد به نبرد پرداختند ولی پیش از هفت هشت فرسخ راه نه پیموده بودند که طهماسب‌قلی‌خان را بادوازده هزار مرد جنگی و طلایه قشون و پیش تازان ملاقات کردند. محمدخان بلوچ که معدودی قشون در کنار طهماسب‌قلی‌خان دید بصاحب‌منصبان خود گفت اقبال ما طهماسب‌قلی‌خان را بچنگ ما انداخت قبل از آنکه قشون و مدد باو برسد باسانی او را شکست خواهیم داد. قشون او یک منزل عقب است. اما همینکه بهم رسیدند و غرش نرمانهای طهماسب‌قلی‌خان را شنیدند چنان وحشتی بر آنان دست داد که تاب نیاورده رو بفرار آوردند. محمدخان بلوچ که مردی شجاع بود چون طهماسب‌قلی‌خان را تنها دید بسوی او تاخت امانتوانست کاری کند برگشت و راه خود را با شمشیر باز کرد و گریخت وقتی میخواست در کشتی یکی از اعراب در خلیج فارس پابگذارد، مردانی که در آنجا بودند او را گرفته و پیش طهماسب‌قلی‌خان بردند. طهماسب‌قلی‌خان برای اینکه از همه نیت‌های او باخبر شود وی را بزندان افکند ولی مقصود حاصل نشد زیرا محمدخان بلوچ بسحض آنکه تنها ماند خود را بدار آویخت^۱.

طهماسب‌قلی‌خان چند روز در شیراز ماند و اشخاصی را که در این شورش داخل بودند گرفت و بتل رسانید و اموالشان را ضبط کرد. بعد باصفهان آمد و در آنجا قرار بعضی از امور را بداد و بسوی گرجستان حرکت کرد. تفلیس را بقتل و غلبه گرفت و همه مردم آنرا باطاعت خود در آورد و از آنجا بایروان پایتخت ارمنستان تاخت و آنجا را تسخیر کرد شماخی تسلیم و گنجه بعلیه گرفته شد. پس از این فتوحات سفیری بدربار دولت روس فرستاد و تکلیف کرد گیلان و سایر نواحی خزر را تخلیه کنند والا با آنان بجنگ وارد خواهد شد.

مانده دارد

۱ - در این کتاب فریزر از سخاوت و شجاعت محمدخان بلوچ زیاده از حد تعریف و تمجید کرده و این تصور را که این مرد تحت نفوذ خارجیان باین اقدام دست زده است به یقین نزدیکتر می‌کند.